

بزرگداشت خاطره عباس عاقلزاده

پیامها و گفتارها

در سوگ عباس عاقلزاده

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

در دوران مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت در کنار خلیل ملکی و از پشتیبانان دکتر محمد مصدق بود. پنجشنبه، دهم اوت ۲۰۱۷ شمع وجود عباس عاقلزاده یار دیرینه ما به خاموشی گرائید، بی شک از دست دادن او برای خانواده، دوستان و جنبش ازادی خواهانه مردم ایران ضایعه ای بزرگ است. او بهترین و بیشترین سالهای عمرش را در راه مبارزه برای ازادی، عدالت اجتماعی و برای ایرانی عاری از استبداد و خودکامگی سپری کرد. مبارزه خستگی ناپذیر او توأم با پایبندی به اصولی بود که مسئله استقلال و عدم وابستگی به خارجی سرلوحه فعالیتهای سیاسیش بود. از این روی او در میان طیف گسترده اپوزیسون ازادی خواه و مستقل، از اعتبار و احترام خاصی برخوردار است.

در طول دوران مبارزاتیش، علیه نظام پادشاهی چند بار نیز به زندان افتاد و در تب و تاب انقلاب ۱۳۵۷ نماینده جامعه سوسیالیستها در شورای مرکزی جبهه ملی چهارم بود.

بعد از شکل گیری جمهوری اسلامی از همان ابتدا و بدون هیچ توهمنی به مبارزه علیه حاکمیں وقت پرداخت.

در این دوران، فعالیت‌های او در جبهه دمکراتیک مردم ایران متمرکز بود ولی خیلی زود و مانند هزاران مبارز دیگر، ناگزیر به ترک ایران شد. او به آلمان مهاجرت کرد.

در تمام دوران تبعید دست از مبارزه نکشید و در تأسیس و شکل دهنده نهادهای سیاسی، دموکراتیک و آزادیخواه در خارج از کشور در راستای مبارزه علیه جمهوری اسلامی نقشی موثر داشت. او یکی از بنیان گذاران جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران، عضو نخستین شورای هماهنگی و چند دوره آینده آن بود. او همچنین از

بنیان گذاران و فعالین شورای موقت سویاالیست های چپ ایران، کانون دفاع از زندانیان سیاسی و چند تشكیل دیگر بود.

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران درگذشت این مبارز خستگی ناپذیر و راستین جنبش ازادی خواهی مردم ایران را به خانواده، دوستان و همه مبارزین راه آزادی تسلیت می گوید.

یاد و خاطرات او همیشه در میان ما زنده خواهد ماند.

داریوش نویدی

۱۷ اوست، پرتقال

این روزها در غربت و در هجرت جز خبر مصیبت هایی را که بر مردم ایران روا میدارند، تعدیها و بی حرمتیها بر انسانها در همه جای این کره ای خاکی چیز دیگری را کمتر می شنویم. در این وا مصیبتنا ناگهان میشنوی که رفقای قدیمیت هجرتی دیگر کردند، هجرتی که دیگر پایانی بر آن متصور نیست. خبر نبود همیشگی دوست و رفیق گرانما یمان عباس عاقلی زاده، تکان دهنده بود و هست. کوچ آخرین عباس برای ما که در تشکیلاتی سیاسی در کنار او و تحت رهبری او برعلیه رژیم ستم شاهی مبارزه میکردیم (و نیز برای آنها که مبارزه به همراه او برعلیه رژیم خونخوار اسلامی را ادامه دادند) بسیار دشوار و سخت است.

رفیق عباس سابقی مبارزاتی طولانی خودرا تا آنجا که من خبر دارم با حزب رحمتکشان ایران آغاز کرد و تا سال ۱۳۳۷ مسئول بخش دانش آموزی این حزب بوده است. سال ۱۳۳۸ به جرم فعالیت سیاسی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران اخراج گردید. در سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ عضو کمیته مرکزی جامعه سویاالیست های نهضت ملی ایران بود. در همین ایام در سال ۱۴۲ که من دانشجویی جوان بودم، به جامعه پیوسم و با نام عباس عاقلی زاده آشنا شدم. همه از توانائی در عرصه تشكیلات سازی و دخالت در جنبش های توده ای از او یاد میکردند. زندگانی داد رفیق میرحسین سرشار، تئوریسین بر جسته و بی ادعای مارکسیسم، نزد من از عباس با احترام تمام یاد میکرد و او را سمبول مبارزه و پایداری میدانست.

من در آمریکا که بودم دیگر با جامعه نمانده بودم، و در همان بدو

انقلاب هم با کومه‌ل پیوند گرفتم. وقتی که عباس را دیدم، او نه تنها دلخور و دلگیر نشد بلکه انتخاب سیاسی مرا تحسین هم کرد. آیا این تعجب آور نیست، که یک کادر بلند پایه‌ی تشکیلاتی نسبت به یک فعال قدیمی خود چنین برخورد کند؟ عباس چنین بود، فرقه‌ی گرایی و فرقه‌ی بازی در ذات سیاسی وی جایی نداشت؛ او فقط به جنبش میاندیشید. برای مثال به من گفت که به کومه‌ل خبر بدhem که اگر مایلند و امکان آن را دارند میتوانند امکاناتی را که او در قسمتی از شمال داشت در اختیار کومه‌ل بگذارید، بعدها او و رفقای او (که رفقای قدیمی من نیز بودند) ماهانه مبلغ زیادی را از طریق من به کومه‌ل مرتبأ کمک مالی میکردند، و نیز کمک‌های بسیار دیگری از جمله تکثیر چند صد نسخه‌ای خبرنامه و اطلاعیه‌های کومه‌ل و پخش تعداد بسیار زیادی از آن‌ها در این راه او و رفقای دیگرش به دلیل امنیتی نامشان را ذکر نمیکنم، بی‌ترس و محا با و بی‌هیچ چشم داشتی این کمک‌هارا، علی‌رغم خطرات زیادی که برایشان داشت، ادامه میدادند.

میدانم که رفیق یوسف اردلان بخش دیگری از همکاریهای بی‌ترس و بی‌چشم داشت سیاسی عباس را گزارش خواهد کرد. آخرین همکاری سیاسی من و عباس در هجرت عملی شد. اطلاعیه‌ای را که برعلیه جمهوری اسلامی به خاطر اعدام فعالین سیاسی نوشته بودم و با امضای تعدادی نشر یافت، امضای عباس را نیز در پای خود دارد. استاد و رهبری اطلاعیه‌ای را که یکی از شگرداش قلمی کرد بود امضاء کرد بود. این برای من افتخاری است و برای وی نشانه افتادگی و بزرگ منشی انقلابی اش بود.

یاد پایداریها بیش در ۱۷ باری که به بندش کشیدند، یاد رفاقت‌های صمیمانه‌اش همواره پایدار باد. به خانواده‌ی گرامیش تسلیت می‌گویم، دست رفقاء (رفقای قدیمی خود را) به گرمی می‌فسارم و به یاد عباس در آغوششان می‌کشم. راهش پر رهرو باد.

عباس عاقلی زاده با ما بدرود گفت، یادش را گرامی و زنده میداریم کا نون همبستگی با جنبش کارگری ایران - ها نوفر

بیست و پنجم اوت 2017 برابر با سوم شهریور 1396

زنگی سیاسی عباس در راه آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی سپری شد. مردی خسته ناپذیر در راه رهایی انسانیت از استثمار و بهر کشیها؛ عباس در هر دو رژیم پادشاهی و اسلامی در جهت بوجود آوردن جهانی

دیگر گام بر میداشت که در آن برای دگراندیشان تعقیب، دستگیری، زندان، شکنجه و اعدام نباشد. این مرد مبارز چه در درون کشور و چه در دوران مهاجرت اجباری درجهت همگرایی نیروهای سویا لیست، کمونیست، دمکرات، متربق و آزادیخواه گامهای مؤثری برداشت. عباس از همان دوران دانش آموزی پای در راه مبارزه برای تحقق آرمانها یش گذاشته بود و همراه با فراز و نشیب های زندگی تا آخر عمر استوار و پایدار به آرمانها یش وفادار ماند.

خاطره اش گرامی و راه و روش اش پر رhero باد
با بردباری و شکیباتی با همسر و فرزندانش، هما، مینا، خلیل و
تمامی همزمانش همدردیم

به یاد عباس یوسف اردلان

آلمان- ها نوفر 25 اوت 2017 سوم شهریور ۱۳۹۶

با درود به حضار ارجمند و تسلیت فقدان عزیzman عباس به ویژه به هما، مینا، خلیل گرامی.

بر این باورم در آن هنگام که به ظاهر عزیزی را از دست میدهیم، او را در خود جاودا نه خواهیم کرد و به درازای عمرمان با او آنگونه که میخواهیم خواهیم زیست، یادش گرامی، را پر فراز و نشیب مبارزه با استبداد، واستثمار پر رhero باد.

رسم براین است که هر کس خاطر ای از عزیز سفر کرده بازگو کند و من هم چنین خواهم کرد؛ خاطر ای به ظاهر ساده، اما اکنون که به آن من گرم پس از ۴۵ سال و دو ماه، پراست از نکاتی قابل تأمل.

تیر ماه ۱۳۴۲ (ژوئن ۱۹۶۳) برای سپری کردن حکومیت ۳ماهه زندان به اتهام رایج آن زمان "اقدام علیه امنیت داخلی کشور"! و از آن من چاشنی توهین به مقام سلطنت را هم به همراه داشت، به زندان شماره ۴ قصر سپرده شدم، در آن زمان زندان شماره سه مخصوص زندانیان سیاسی بود که اکثر زندانیان آن را توده ای ها تشکیل میدادند، اما بعد از دستگیری و محکمه سران نهضت آزادی (مهندس بازرگان، آیت الله طالقانی، دکتر سحابی و دیگران)، نیمی از زندان شماره چهار را به زندانیان سیاسی اختصاص داده بودند (حال این امر به خواست آقا یان

نهضت آزادی بوده است یا نه مطلب دیگریست) و نیمه دیگر در اختیار دو سرگروه باند قاچاق مواد مخدر بود که هرکدام بیست نفری نوچه داشتند.

به هر جهت چهار اطاق بزرگ و کوچک در اختیار زندانیان سیاسی (عمدتاً نهضت آزادی بود) در کنج یکی از این اطاقها که جای سه نفر بود در کنار جوانی خند رو، ۲۰-۲۶ سال پرنشاط و مهربان پتو و وسائل شخصی من قرار گرفت. این موجود نازنین زند یاد عباس عاقلی زاد بود، آنطرف تر، زند یاد منوچهر صفا بود با چهره مهربان و متین با لبخندی گرم و صدائی بسیار آرام به من خوشآمد گفت.

این دو از رهبران "جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران" بودند، که اگر اشتباہ نکنم، به ۴ سال زندان محکوم شده بودند.

رفاقت با این انسانها بسیار ساده است، اگر اهلش باشی میتوانی در اندازه زمانی آنچنان ایاق شوی که گوئی ساله است که آنها را میشناسی. گرما و شیرینی این رفاقتها کاملاً سایه بر محدودیت‌های زندان می‌اندازد.

توضیح شرایط آنزمان ساده نیست و نیاز به وقت زیادی دارد که از آن میگذرم؛ به هر رو و به رغم رابطه محترمانه میان طیفی که مذهبی بودند، از جمله نهضت آزادی، و دیگرانی که مذهبی نبودند، و یا چپ بودند، فضای عمومی بند کماکان بر اقلیت غیر مذهبی سنگینی می‌کرد.

ترکیب زندان شماره ۴علاؤه بر اعضا نهضت آزادی عبارت بودند از حدود شش نفر از دانشجویان سازمان صنفی دانشگاه تهران وابسته به جبهه ملی ایران و چند دانشجوی منفرد، دونفر از جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران، و چند نفر دیگر، دستگیر شدگان حوزه‌های علمیه بعد از ۱۰ خرداد ۱۳۴۲ را نیز به همین زندان شماره ۴ می‌آوردند.

باید تغییری در فضای بند به وجود می‌آمد. زند یاد عباس با همان روی خوش‌ولی کاملاً جدی پیشنهاد کرد که یک روزنامه دیواری را بیان‌دازیم که هم مشغولمان کند، وهم نظراتمان را با دیگران درمیان بگذاریم. رفقای دانشجو و حوانان دیگر، حتی در طیف مذهبی‌ها، با این طرح موافقت داشتند. در آن زمان اداره داخل زندان در دست کمیته‌ای منتخب از خود زندانیان بود که می‌باشد تائید آنها را هم بگیریم، که خود داستانی دارد، و بالاخره تائید را گرفتیم. و روزنامه‌ای دیواری به نام "ندای بند" هر هفت در ۸صفحه (آء) به قول آن وقتها ورقه امتحانی مطلب نوشته می‌شد و به دیواره اطاق بزرگ

وکوچک چسباند میشد. برای کپی کردن عباس سفارش کاربن هائی در کیفیت عالی داده بود که کاملا برای پنج نسخه کافی بود. منوچهر صفا (غ. داود) مقاله اصلی را با طنز طریقی که مشخصه‌ی قلم او بود، می‌نوشت، عباس با انتخاب یا ترجمه کوتاهی از کتابی که درست خواندن و ترجمه داشت مطلبی تهیه می‌کرد، و دیگران هم با نوشته‌های کوتاه یاری می‌رسانندند، کار کپی کردن و گاهی جمع آوری پاره‌ای مطالب از نشریات (عمدتاً روزنامه‌هایی که به دستمان می‌رسید) به عهد من بود.

من آن زمان دانشجوی جوانی بودم و در پی کسب تجربه، می‌توانم بگویم اولین آموزه‌ای که دریافت کردم این بود که در این فضای گونه‌گون و حتا ناهمگون برای اجرای کاری ممکن و عمومی می‌باشد دنبال نکات مشترک بود. نوشتمن روزنامه دیواری را در زندان تا آن هنگام کسی انجام نداده بود. در آغاز حتی کارمان به شوخی گرفته میشد که بعض این چنین هم بود.

[چند سال پیش در اوین عددی این همین کاررا کرده بودند و روزنامه دیواری بنام "ندای بند" نوشته بودند، و می‌پنداشتند که برای اولین بار در تاریخ زندانهای ایران، یک روزنامه دیواری را درآورده‌اند. همین اتفاق نشان می‌دهد که اگر شرایط ایجاب کند ایده‌ها و طرحها امکان وجود پیدا می‌کنند، و تشابه اسمی هم چیز عجیبی نیست.]

عباس همواره در پی یافتن نکات مشترک بود، در انتخاب مطالب وسوسه زیادی به خرج می‌داد و بالاخره مطلبی انتخاب می‌شد که شادی آفرین تراز مطالب دیگر باشد نه الزاماً خنده‌آور، بلکه حاوی نشانه‌ای از امید و روشنائی باشد.

این اولین دیدار، آغاز دوستی همیشگیمان بود، به رغم تفاوت بینشی در راه مبارزه برای آزادی انسانها، دوستی و اعتمادمان نسبت بهم نگست. در مهر ماه ۱۳۴۲ او و منوچهر صفا را به همراه زندانیان نهضت آزادی برای مدتها به زندان برازجان فرستادند، به قول منوچهر صفا به کاروانسرائی ایمن در دل بیابانی با آسمانی پر از ستاره.

پس از آزادیش از زندان هراز چندی بنا به موقعیتی دیدارهای دوستانه‌ای دست می‌داد، تبادل افکاری می‌شد احیاناً نشان گرفتن از نوشته‌ای یا کتابی. دستگیری‌های اواخر حکومت محمد رضا شاه این دیدارهارا از بین برده بود و حتی پس از آزادی از زندان (آبان ۱۳۵۷) نتوانستم با او دیداری داشته باشم.

در اردیبهشت یا خرداد ۱۳۵۸ بود برای معالجه و عمل جراحی، مخفیانه تهران رفت‌بودم، آن زمان زندگیاد عباس در تهران نبود و مدته بود که تهران را ترک کرد کلید آپارتمانش واقع در کوچه نادری، دردست رفیق نازنینی بود که از حضور من در تهران خبر دارد شد بود، همراه سفارش وسلامی دوستانه کلید آپارتمان را از طریق رفیق مشترکمان (داریوش نویدی) برایم فرستاد و گفت بود که خودم به دیدارم نمی‌آیم چرا که احساس می‌کنم ممکن است تحت مراقبت باشم ولی تاکید کرد که خانه پاک است و من می‌توانم از آن استفاده کنم.

من که در راه رفتن مشکل داشتم و با چوب زیر بغل جا به جا می‌شدم به همراه همسر و فرزند شش ماه‌ام چند روزی در خانه عباس بودیم معلوم نشد که چرا چند روزی پس از اقامتمان در آن آپارتمان نا آشنائی زنگ زد، ما، در را بازنگردیم. پس از چند دقیقه همسایه‌ای که عباس را می‌شناخت و میدانست که دوستی از دوستان عباس به این خانه آمد است، پشت در آمد، و پس از زنگ زدن گفت: "افراد مشکوکی به نام آمارگر آمدند و اطلاعاتی در مورد خانه شما خواستند آنها بر می‌گردند چه می‌توانند بکنید خود دانید."

بلا فاصله تماس با رفیق مشترکمان ممکن شد و او توانست در زمان کوتاهی خود را به ما برساند و من و همسرم و فرزندم را با اتوموبیل از آنجا ببرد. در حال ترک کوچه نادری بودیم که اتوموبیل کمیته همراه با پاسداران وارد کوچه شدند از کنارشان رد شدیم و از دام جستیم.

جان به در برده از یورش حاکمان جا هل و جانی اسلامی در ایران، دیدار با عباس در سال ۱۹۸۳ مجددا در اروپا برایم امکان پذیر شد. همواره مستقیم یا غیر مستقیم از هم‌یگرخبر داشتیم، دوستی و پیوندمان پا بر جا بود. یادم هست چندین سال پیش برای شرکت در جلسه سازمان جمهوریخواه دمکرات ولائیک به پاریس آمد بود، به کلب فقیرانه ام اکتفا کرد و پیش من آمد و حتا هم خود به جلسه عمومیشان برد. اتفاقا مجله چشم انداز ایران را که حاوی اسنادی در مورد کردستان است در میان کتابها یم دید، به رسم و سیاق زمانهای دور آنرا همراه خود برد و کپی شسته رفت‌ای از آن را برایم باز پس فرستاد. یاد او همواره برایم زندگ است، موریس تورز(رهبر حزب کمونیست فرانسه) در زمان اشغال نازیها و به اعتباری رهبر جنبش آزادیخواهان(ضد نازی) در گفتاری در مورد سازماندهی می‌گوید در درورانهای مختلف روی آوری به مبارزات سیاسی تفاوتهای گاهای فاحشی باهم دارند، در برآمدهای انقلابی مشکل بتوان سر را از ناسر تشخیص داد؛ اما در بردهای سنگین سکون فقط کسانی که ظرفیت وجود

مبارزاتی و انقلابی دارند به صفوی مبارزه می‌پیوندند. عباس عاقلی زاده، در فاصله سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۶ هفده بار بازداشت و زندان حکومت پهلوی را تجربه کرد. و در تبعید اجباری اروپاهم دمی از تداوم مبارزه علیه ادبیار حکومت جهل واستبداد و استثمار اسلامی ایران باز نمایستاد. این چنین است که می‌توان گفت عباس از تبار انقلابیونی بود که موریس ترزر وصفش را کرد. است.

دوستاران و همراهان عباس عاقلی زاده

عباس عاقلی زاده، عباس دوست، همنشین، همراه، همزم یکدل و پاکباخته ما، دیگر نیست (۱۹ مرداد / ۱۰ اوت). سالها بود که بیماری درمان ناپذیری بر او چیرگی می‌گرفت.

زندگی عباس زندگی مبارزه برای استقلال، آزادی و برابری بود. پیکاری برای رهائی از جهان بهره ها و بهره کشیها و در راستای بھروزی و بهزیستی مردمان: جهانی بیگانه با ستم زر و زور و زنجیر و زندان. عباس این مبارزه را از سالهای دانشآموزی و در نهضت ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق آغاز کرد: نخست در حزب زحمتکشان ملت ایران بود که به فعالیت سیاسی پرداخت و آن زمان که رهبری این حزب به نهضت ملی پشت کرد و به مخالفت با مصدق برخاست، او هم همچون اکثریت بزرگ فعالان و توده حزبی، به همراه خلیل ملکی و در چارچوب حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) همچنان در طریق نهضت ملی پایدار ماند و همچنان و در همه جا، همراهی و همکاری با مصدق و دولت ملی او را پیگیرشد.

آن جنبش و آن سالها و هم پست و بلندها یش، بر دیدگاهی استوار بود که نه جهان را اردوگاهی می‌دید و نه این چنین می‌خواست. چرا که در واقع جدائی و گذر از چنین دیدگاهی بود و از همین رو بیانی از واقعیت ناهمگونی شد که "دنیای سوم" نام گرفت و در فرداهای جنگ جهانی دوم، سنگ بنای جنبش کشورهای غیر متعهد شد.

عباس از جمله مبارزان راه برابر انسانها بود و در پی خلیل ملکی بود که درین راه گام نهاده بود، راهی که هر بار و هر کجا، می‌باشد از نو یافته، ساخت و پیمود. چرا که نسخه ای عام و دستورالعملی جهانشمول و مرجع تقلیدی واجب الاطاعه وجود ندارد. این چنین است که درینجا هم استقلال در عمل و دوری از وابستگیهای اردوگاهی، از جمله شرایط اصلی موفقیت در نبرد برای برابریها می‌گردد.

عباس از آن پس از جمله آنانی بود که هرگز ضرورت مبارزه با وابستگیها و پیکار برای آزادی و حقوق مردمان را به فراموشی نسپرد و هر جا که بود و آن زمان که می‌باشد، بیهراش، یکسره تلاش و کوشش می‌شد. در دوران آریامهری، عباس دو بار هم به زندان افتاد و ماهها و سالهای را در زندان گذراند اما این همه موجب آن نگردید که لحظه‌ای به انفعال و خاموشی تسليم شود. عباس از جمله ۵۸ نفر امضاکنندگان بیانیه ای بود که دریازدهم آبان ۱۳۵۶، در تهران انتشار یافت و اعلام می‌کرد که "نظامی که در ۲۴ سال اخیر قدرت سیاسی و اقتصادی را در کشور ما اعمال می‌کند با بحران آشکاری رو برو شده است". این "بحران عمیق" هم از "وابستگی حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور به منافع قدرتهای استعماری" سرچشمه می‌گیرد و هم از "فضای خفغان آور سیاسی و نفی آزادیهای اجتماعی" در جامعه. بیانیه، ترازنامه ۲۴ ساله نظام آریامهری را به دست می‌دهد تا براین نکته تکیه کند که یک چنین ترازنامه ای "اعتراض مردم را اجتناب ناپذیر می‌نماید" و از آن پس و با استناد به دستاوردهای گرانبهای انقلاب مشروطیت، اعلام کند که "احیای حاکمیت مردم، یگانه شرط لازم و ضروری دفع بحران کنونی است".

عباس از بنیانگذاران جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران (۱۳۳۹) بود و در آغاز انقلاب و به هنگام تشکیل جبهه دموکراتیک ملی ایران (۱۴ اسفند ۱۳۰۷) و در دوران نخست فعالیت آن (۰۸-۱۳۰۷)، همو بود که نمایندگی جامعه در جبهه دموکراتیک ملی ایران را بر عهده داشت و جبهه را از حضور و همکاری فعال خود و یارانش برخوردار می‌داشت. آن "بهار آزادی" به سرعت نور، به ظلمات خونین زمستان سخت سرکوب و زندان و شکنجه و اعدام بدل شد و عباس هم به همراه خانواده کوچکش همچون صدها هزار ایرانی دیگر، به ترک وطن ناگزیر شد (تیر ۱۳۰۹) و پس از قریب دو سالی اقامت در اتریش، به آلمان نقل مکان کرد (فروردین ۱۳۶۱) و چند ماهی بعد بود که شهر هانوفر را برای محل اقامت قطعی خود برگزید.

عباس بیش از نیم قرن مبارزه بود: از آن ماههای آغازین سال سی که در دکه ای کوچک، در نزدیکی میدان بهارستان، به کار و کسب مداد و کاغذ و دفتر و کتاب پرداخته بود تا امروز که درین غربت ناگزیر و ناخواسته، چهل خندان و همواره پویان و همیشه در خدمت "کارگاه ایرانیان" هانوفر بود و یکی از بنیانگذاران "شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران" و یار کوشا و پایدار و عضو شورای

عباس تداوم در مبارزه بود. صمیمی و هشیار، همچنان و همواره کوشش و تلاش برای آزادیها و برابریها و آکنده از همبستگیها و همراهیها. همواره همچنان بودن که راه دراز است و استوار و پایدار باشد بود. عباس در کار جمعی، افتادگی بود و ایشاره هیچ اهل منم نبود و هیچ از خود نمی‌گفت. عباس مالامال بود از ذوق و شوق زندگی. به گفته آن دوست، عباس چنان شوخ طبعانه و بخوشی از زندان می‌گفت که شنونده ای گفت "ما را به هوس انداختی که ما هم برویم و ببینیم!". خنده رو و خوشرو، در مراعات اصول هرگز کوتاه نمی‌آمد و استوار می‌ماند و پایدار. اهل سخن و گفت و شنود بود و هیچ اصلی رادر پی دستیابی به این و آن توافق، به مسلح سازشها روانه نمی‌کرد. با او همه چیز روشن بود و در همراهی او، راهها هموارتر می‌نمود و شادمانه و سبکبارانه پشت سر گذاشته می‌شد.

یادش بیدار. راهش پا یدار. با همدلی و همدردی با هما، مینا و خلیل.

رسول آذرنوش، احمد آزاد، م. آزرم، فرهاد آسور، باقر ابراهیم زاده،
بانو اسکندا نی، قادر اسکندا نی، سیمین اصفهانی، رضا اکرمی،
صدرالدین الهی، شهین امیری، بهمن امینی، مرجان انصاری، منصور
انصاری، مهدی برباز، فرامرز بهار، ناصر پاکدامن، امیر پیشداد،
پروین تاج، تقی تام، اسفند جاوید، فلور جاوید، میهن جزئی، علی
جلال، فرشید جمالی، اشرف حاج سید جوادی، علی لصغر حاج سید جوادی،
علی حجت، شاهو حسینی، نسیم خاکسار، مهدی خانبابا تهرانی، بهروز
خسروی، رضا درخشان، مهرداد دروش پور، احسان دهکردی، مهدی
ذوالفقاری، محمود رحمانیان، ناصر رحمانیان، ناصر رحیم خانی،
محمود رفیع، احمد روناسی، مجید زربخش، هوشمند ساعدلو، اکبر
سردوزامی، اکبر سوری، بهروز سیاح پور، بهزاد سیاح پور، هوشنگ
سیاح پور، اسد سیف، اکبر سیف، حماد شبانی، علی شیرازی، مانی
شیرازی، کامران صادقی، منوچهر صالحی، جمال صفری، علی صمد، مسعود
علوی بحرینی، بهروز عارفی، فرزانه عظیمی، مسعود فتحی، مليحه
فرهنگ، وجیه قاسمی، شهرام قنبری، هایده قهرمانی، کیان کاتوزیان،
مقصود کاسبی، بهزاد کریمی، حجت کسرائیان، زریون کشاورز، رضا
کعبی، رئوف کعبی، ثریا کهزادی، علی گوشی، علی متین دفتری، هدایت
متین دفتری، مصطفی مدنی، باقر مرتضوی، محمد مروج، نواز مصلی
نژاد، بهروز معظمی، مجتبی مفیدی، اصغر منجمی، سیامک مؤید زاده،

فردوس میرآبادی، انور میرستاری، محسن نژاد، حسین نقی پور، ضامن علی نیرومند، شیدان وثیق، هرمز هوشمند، محسن یلغانی.

کیومرث صابغی

دوستان برگزار کننده با سلام
گرچه آشنایی من با عباس با آغاز - جدل - شروع میشود لکن در طول ملاقات‌های تشکیلاتی و همچنین سفر وی به امریکا، که در تماس نزدیکتری قرار گرفتیم، با رفتار انسانی رو به رو شدم که به نیکی و راحتی میتوان آن را به قول هو چی مین "انسانیت سو سیالیستی" نامید. یعنی روانی به دور از خود پرستی، پرهیز از کینه و باور به نیک کرداری بدون نیاز به پاداش. ایکاش این ویژگی عباس را همه خادمین و باورمندان به مذهب شیعه اثنا عشری ایران میداشتند تا عباس میتوانست لا اقل لبخندش را بیشتر پیام آور کند. عباس جان اگر چه دیر باهات آشنا شدم لکن جایت بسیار خالی است. میبوسمت کیو
مرث صابغی.

هرمز هوشمند

دوستان عزیز،

خبر اندوهگین فوت دوستمان عباس را شنیدم و خاطرات او و شورا برایم زنده شد. به شما دوستان و خانواده عباس تسلیت میگم و امیدوارم زندگی پر بارش و خاطرات خوبی که با او داشتم تسلی بخش باشد.

عاطفه گرگین، فرانسه

خبر در گذشت دوست و برادر گرندترم عباس عاقلی زاده را در شرایطی ابری که امروزه جهان شمول است دریافت کردم.

این خبر غم انگیز در شرایطی بما رسید که شهر وندان و شهر وندزادگان این جهان از دو طرف سرمایه و ارتقای مورد حمله و شخم قرار گرفته اند.

عباس عاقلی زاده که عمری بر علیه این دو دیدگاه سرمایه و ارتقا جهانی کوشیده بود این جهان پر از خشونت را ترک نمود تا جای دیگری کمی بیاسا ید.

فقدان این انسان ارزشمند را به خانواده محترم او خصوصا به همای عزیز و مینا و خلیل به دوستان او و به شما تسلیت می‌گویم.

پیام به کمیته برگزارکننده مراسم بزرگداشت-ها نوفر مهرداد درویش پور

24 اوت 2017

دوستان، رفقا!

متاسفانه بخت آنرا نیافتم تا در مراسم یادبود دوست و همزمان عزیزمان زنده یاد عباس عاقلی زاده حضور یا بم.

وداع جاوان عباس شاید بیش از هر زمان دیگر دلتنگ مان ساخته است و زنگ‌ها عقربه زمان را برای ما و نسلی که دهه‌ها است بی هیچ پشتوانه و انتظاری برای آزادی و عدالت پیکار کرده است، به صدا در آورده است. او با کوله باری از رویای‌های تحقق نیافته اما توشه‌ای پریار از ایستادگی، رواداری، دادخواهی، اراده و باوری راسخ به روزگاری بهتر، در نیمه راه ما را در جبهه‌های گوناگون پیکار ترک کرد.

رفت که بگوید پیرمرد مدتها است ادای سهم خود را در مسیر آزادی و عدالت از عصر مصدق تا به امروز کرده و اکنون نوبت دیگران است که مشعل ماراتون آزادی را از دست های لرزان و جان از نفس افتاده او گرفته و به پیش‌رونده در روزگارانی که آرمان گرایی شوری بر نمی‌انگیزد و سکوت و سکون یا باری به بهر جهت جای خیزهای بلند جسورانه به قصد تغییر را گرفته است، از دست دادن یاران پر استقامت و پایداری همچون عباس، زیانی جبران ناپذیر است. نه تنها از همین امروز دلتنگ دوباره ندیدن چهره پیرمردی شجاع، شوخ طبع و پرامید هستیم، بلکه نگرانی از پر نشدن خلا او در نسل آینده وجودمان را پر کرده است. با این همه، گویی همراهان و همزمان او به رغم تمامی زخم‌ها، خستگی‌ها، توانی‌اندک و دلی ناخرسند از

زمانه، با خود و دیگران پیمان بسته اند که اراده معطوف به آزادی عباس را پی گیرند و در کوه غیر ممکن ها تونل زده و برای تحقق آرمانهای جمهوری، لائیتیسیته، دمکراسی، عدالت و برابری در ایران به رزم خود ادامه دهند. یادش گرامی و جایش در نزد عزیزان و دوستان و همزمانی سبز باد!

وحیدی

عباس انسانی که وجودش به اطرافیان آرامش میداد، مبارزه برایش زندگی بود. در این راه آرامش نداشت، صبور و بردبار، سالهای پایانی زیستش برای همه آدمیانی که او را میشناختند، درد آور، روانش شاد، بدین وسیله همدردیم را با همه بازماندگان، و جامعه مبارز، میهنم با از دست بدن مبارزی، بیقرا را ابراز میدارم، آرزوی ادامه راه مبارزه اش دارم.

یاد عباس آقا گرامی و خاطره‌ی عزیزش «تا جاودان جاویدان در تکرار ادوار» ماندگار

م - بهمنی

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد

چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد

«حافظ»

صدای دوستم را تلفنی، هفته‌ای چند بار می‌شنیدم، اما خودش را نزدیک به چهل سال می‌شد که ندیده بودم! به قصد دیدن من از راه دور و درازی آمده بود و تازه از راه رسیده بود! نشسته بودیم و شادی زیبایی به رویمان آغوش گشوده بود! ناگهان ابرام آشفته از راه رسید و پنداری که میهمان را نمی‌بیند ... بدون سلامی گفت: احمد عباس مرد!

نگاهم را ناپیدای دوری ربود و شادی دیدار دوست به حزنی قریب بدل شد! پنداری در دهليز لغاز رازها قرار گرفته بودم و لذت گذشته‌ی

نژدیک، یله بر خیال ها، رها شده بود! سکوت اندوهباری اطاق مرد از خود لبریز کرد! انگار در معرفت شناخت اقیانوس بی کرانه بجهولی غیر قابل درک، منگنه شده بودم! چرا باید عباس بمیرد؟ چرا باید عباس ها بمیرند؟ اصلا مرگ چیست و چرا آدمی در چنبره زمان گرفتار آمده است؟

بن ما یه این شمعدان های روشن حیات چیست که درد و فغان پیری و مرگ، در پهناورترین نقطه ای عقلانی و شعور ما همچنان حاکم است. پرسش های آدمی پایان ناپذیراند و شاید تنها چیزی که بتوانند از اندوه رفتن بکاهد، خود رفتن است!

چون بماند آب جوی از رفتار

شاخه ای خشک ماند و برگی زرد

آمدش باد و با شتاب ببرد

« هر زایشی امتزاجی است از پیدایی و رشد و بیداری و عشق ورزیدن، درد و تکرار و درخشیدن و سرانجام مردن و تاریکی. این قانون یاوه یا پوچ یا بیهوده، مظهر کل قانونمندی تغییرناپذیر طبیعت است.»

ما و جملگی پدیده های هستی در زمین و در فضا، از این قانون بلافصل که آمیزه ای از شعور و بلاهت است مستثنی نیستیم.

بودن و الزام آورترین پدیده ای هستی یعنی عشق، در احساس و هیجان ما می درخشد و از این روست که به باور من هستی و نیستی، هسته بسیار بسیار بقا را در کل کیهان ابقا می کند.

چنین به نظر می رسد که معادله ای مرگ و زندگی را، نمی توان تغییر داد، زیرا تغییر عناصر، در چهارچوب طبیعت، کار را نه فقط آسان نمی کند، بلکه گره ها را کورتر و غم آدمی را، در پذیرش ناتوانی خویش، افزون تر می سازد .. درست شبیه جنگ پلنگ ها و غزال ها!

حال که آدمی قادر به حل قضیه ای پیچیده ای مرگ نیست شاید بهتر آن باشد که، راه حل دیگری برای استمرار زندگی بیا بد.

در نوشته ای از فدریکو گارسیا لورکا خواندم، آن زمان که دوست با وفا یش در میدان گاو بازی کشته می شود و قبل از اینکه مرثیه بلند و زیبا یش در رسای او بسراید ... می نویسد:

وقتی اگناسیو کشته شد به این واقعیت پی بردم که سهمناک ترین تراژدی زندگی، مرگ است. مرگ تمامی معیارها، آرزوها، نیازها و عشق های شورانگیز حیات، و راز و رمزها و شگفتی ها را در هم می ریزد و به آدمی می قبولاند که ستون های بلند و به ظاهر مستحکم و هندسی طبیعت بر شالوده ای لرزان قرار گرفته و هر لحظه از زمان و در هر مکان سقوط شان حتمیست !

و پرسش این است که چرا حیاتی اینگونه باید وجود داشته باشد اینچنین که لورکا توصیف می کند ؟

معادله‌ی مرگ و زندگی، این دو عامل گردن کش فرگشت، در آفاق طنین انداز است. چاهی عمیق و کوهی گردن فراز ... سپیدی و سیاهی ... لذت و درد .. حیات و مرگ ... آیا این به ذهن پدیدار نمی شود که ضلع های هندسی حیات بشر در هم ریخته و ناموزون است؟

و اما با اینهمه و با وجود حضور دیو سیاه مرگ، من و ما، عاشق زنده بودنیم و زنده بودن را با رشتی ها و خشونت ها، با تلخی ها و دردها، با تجاوزها و بی عدالتی ها و عدم آزادی هایش دوست می داریم .

دریغ که گریه هایمان امان ناپذیرند و اندوه مان قطره های بارانی ست که بر سینه های عاشق مان می بارد و عقلمان این مخزن رازهای جهان، از غم های گران می نالد

کیست تا به من بگوید چرا مرگ با خنجر زهرآلودش، سینه بیداری و آرامش و عشق را می درد ؟ . این حکمت مسخره از کدام سرچشمی خون آلودی روان شده است. آیا آدمی از خمیرماهیه تصادها پرداخته شده ؟ آیا این همه انسان را تا مرز حیرت نمی کشاند ؟

کاش می شد جبر اجتناب ناپذیر مرگ را معکوس کرد و این نظم ابله هانه را در هم ریخت. چرا که جدا بی از زندگی، تلخ ترین حنطلی ست که طبیعت در وجود آدمی نهاده، تا اندوه رفتن را مضاعف کند.

با این حال بگذار چشم هامان را ببندیم، عشق مان در آغوش کشیم و غم مرگ را از یاد ببریم و بپذیریم که ماهیان شعور در دریاچه‌ی هستی با روح پنهانی آب، هم آغوشی می کنند و زندگی را استمرار می بخشنند .

عباس را می شناختم. سی سال زیستن در کنار بودن او، مرا بدین باور

رسانده است که می توانم بگویم : عباس ... من با تو هم آوایم ... من با تو هم آوازم که تمامی پدیده های جهان، همه ای آنچه تار و پود جسم و جان و خرد را به لرزه در می آورد چیزی جز ذرات نادیدنی و لمس ناشدنی غنچه های معطر آزادی نیست ! من با تو هم آوازم که آنچه هست، شادمانی ها، لذت ها، دردها و اندوه های شکننده، رویش ها، بالندگی ها و سرانجام، تباہی و خاموشی و به خاک بازگشتن است.

باورم نمی شود عباس آقا این روزها تو نباشی! اینجا هنوز هم شهر بارانیست! و من خیس بارانم! هر جا تو بودی، انگار پلشتنی ها کمرنگ می شدند. افسوس این را دیر دریافتیم ... حالا بگو تا ببارد باران. تا پژواک آوازها یت دوباره جان بگیرند و مستانه تا دریای لبخند مردمان بخرامند .. بگو تا ببارد .. تا از اسطوره ها بیرون رویم و در پیدایی گل سرخی شکوفا شویم ... بگو تا بیارد آنجا که تجمع بیکران زندگیست!

چنین گمان دارم که عباس باور داشت، زندگی سروش جاودانه‌ی تپیش های قلبیست که آرامش نمی پذیرد. دلی که از نغمه‌ی دلپذیر تپیدن خسته نمی شود و در ابدیت خاموشی ناپذیر جهان درون خویش، همچنان شعر بلند زندگی می سراید.

آن روزها ... احتمالا سی سال پیش، ما در انجمنی گرد هم آمده بودیم ! و من آن زمان جوانکی بودم، محصور در اندیشه ای که، از چند و چونش هیچ نمی دانستم! و نوع نگاه خود را، مظهر بلافصل تغییر ناپذیر هستی، و معمار بی بدیل جامعه ای عاری از ستم می انگاشتم.

انجمن ما دوامی طولانی نداشت ... شاخص ترین اعضای انجمن، نخست آقای اسلامی بودند و بعد آقای عاقلی زاده و سعید و ابرام و

من از گذشته‌ی مبارزاتی عباس آقا، چیز زیادی نمی دانم، اما جسته گریخته چیزها بی شنیده ام!

شنیده ام در هر مجلس و محفلی، زندگی را شکوفا و گیسوی بلند و پراکنده‌ی حیات را با ریسمان عشق به هم می باfte است.

Abbas انسانی از تبار آنانیکه نگاه می کنند نه اینکه فقط ببینند. بودنش در جمع یاران، جان را به غلغله‌ی بودنی سرشار می کشاند!

غروب یک روز زمستانی با اینکه تا بستانی، فصل اش را دیگر یاد نمانده است. من دنبال دوستی می گشتم به این خیال که شاید در

کارگاه سابق باشد، به آنجا مراجعه کردم. آن دوست آنجا نبود اما دیدم عباس آقا، تنها تنها، دست اش را روی میز گذاشته و نشسته است. سلام کردم ... پاسخم داد. اما نه مثل همیشه گرم.

آن روزهایی که داستان ما بر بستر روان بود من بیش از بسیار ودکا می نوشیدم.

روبروی عباس آقا نشستم و گفتم : عباس آقا موافقی امشب، با مستی، غم را دست به سر کنیم تا برود رد کارش؟ گفت : اینجا شراب هست اما هر چه گشته ام ودکا پیدا نکردم.

گفتم عباس آقا الان برمی گردم ... رفتم از کیوسک سر خیابان یک بطر ودکا خریدم و برگشتم ...

نشستیم ... هی ریخت خوردم و هی ریختم نوشید .

راستی این چه حال و حکایتی ست که مستی آن روزها بسیار خوش تر از این بود

الکل حالا دیگر بیشترین تاثیر خود را در ژرفنای تن و جانمان رسوخ داده بود. اوج مستی و گرمای مطبوع می، در همه‌ی قلمرو هستی خویش احساس می کردیم .

آن جاذبه‌ی خوش و حالت هر دم افزون حذف کننده‌ی پرهیز و پرواها و آن سبکی رخوتناک و کیفیت جادویی انگورستان‌ها، حقیقتا که موهبت اعطایی ایزد آب‌هاست .

حالا ما در اندھگنانه ترین مستی‌ها و سبک روح ترین بی خویشتی‌ها غوطه ور بودیم .

به رهی دیدم برگ خزان

پژمرده ز بیداد زمان کز شاخه جدا بود

طنین آوای عباس آقا سلول‌های مغزی ام را به هیجان کشانده بود و صدا یش چندان گوش نواز بود که زمزمه‌ی جویباران را به هنگام بوسیدن خاک تشنه‌ی عشق، به روییدن تدایی می کرد

عباس آقا ترانه را تا به آخر خواند و پس از اندکی سکوت و گرداندن سر از این سو به ان سوی، به چشمانم چشم دوخت و گفت : حالا تو بخوان.

▪ چه بخوانم .. من که خواندن نمی دانم؟ پرسید : آن چیست که : چون بخردان فرزانه سان حل معما میکند؟

فهمیدم که منظورش شعر و دکارت و من نیز بخشی هایی از آن را که در خاطر داشتم برایش دکلمه کرد !

گرم شده بودیم و از هر دری سخنی می گفتیم. پنداری مستقیم جان بخشی هستی مان را در بر گرفته است تا مکنونات ذهنی خویش را بروز دهیم.

عباس آقا گفت : بعضی از بچه ها می گویند : دوست مشترکمان اصغر، فقط چون زبان بلد است توان انجام دادن این کارها را دارد، آیا تو هم اینطوری فکر می کنی؟ و من در حالت خوش باشی و شنگولی، گفتم : کارایی و توان آدمی چه ربطی به بلد بودن زبان دارد که دانش و پشتکار ذاتی چیزی و رای زبان دانستن است و اگر فلانی « اشاره به نام یکی از دوستان » ده برابر اصغر هم زبان بلد بود باز نمی توانست حتی یا بوی لنگ علی قلی خان سردار اسعد را هم تیمار کند ... و عباس آقا بسیار خنده دید ...

و بسیار خنده دیدم.

چنین گمان دارم که برخورد آن روزهای من و ما، بیش از حد کفايت غیرمعقول بود! از این رو با خود پیمان بسته ام که شاخه ای از گل سرخ و معطر مهریانی ها را نثار تک یاران کنم و به عباس آقا قول بدhem که بیش از این از جدایی ها سخن نگویم و از وصل های هوش ربا که او عاشق ان بود حرف بزنم ... از بوسه ها و در آغوش کشیدن ها که مظهر حیات و بقاست گفتگو کنم. از آن همه مهری که به دانستن و دریافتمن و شادمانی هایی که از سر شوق در نگاهش آشکارا می درخشد و زیبایی هایی که دلش را لبالب از شعف می کرد تعریف کنم و به ستایش از همه ای آنانی بپردازم که به خاطر برپایی جامعه ای عدالت گستر جان باختند و از همه ای آنچه نزدشان عزیز بود گذاشتند و گذشتند

ما وام دار تلاش بی دریغ عباس آقا و همه ای کسانی هستیم که از صدر مشروطیت، توان توفان را تاب آوردن و بی عدالتی ها را به چالش طلبیدند! شکی نیست که اگر روزی وطن ویران ما از چنگال خونالود دین، این چندش آورترین ابزار تحقیق تودها رها شود تلاش این عزیزان، وثیقه حفظ آن آزادی و حقوق خواهد شد و ما سوگند می خوریم این دینی که به گردن داریم هرگز فراموش نکنیم .

و پا یان سخن

حالا ساعت نزدیک ۱۲ شب است، ابرام پیش ام بود، همین چند لحظه قبل رفت و من اینجا تنها ... و در این تنها بی در خیال شده ام و خیالم را بسوی آقای عاقلی زاده پرواز داده ام ... به آنجا که اوست ... نمی دانم کجاست. اما انگار هست و آنجا زندگی می کند! و من احساسم را در قالب این واژه ها، به او تقدیم می کنم ...

من از بارش باران عشق سخن می گویم

که عزیزی چون تو را،

به غربت تبعیدی دل ما، هدیه کرد .

زنده بودن نشان بیداری است

و عقل نشان نشاط

و عشق گرمای دستان تو است

در ترنم ساز ناسزاوار روزگار

دردها، حجم هجوم آفت های زمانند

که در تن و جانمان می کاوند

و می جوند جوانه های شادی

و می درند سینه های شادمانی را!

اما هنوز و همیشه اینک توئی که می آیی،

با افسونی بر لب و قلبی سرشار تر از دیروز

ومستانه رم می دهی آفت های نازیبای جدائی ها را،

و با نگاهت، می نشانی،

گلبوته های دوباره ی زندگی، در باغ های خیال

و می نوازی، ساز شورا نگیز شیدایی!

و با زبان سوزانست زمزمه می کنی،

دیدار بی اندوه دوباره را!

.....

می جویمت در بیت بیت عاشقانه های حافظ شیراز
می یا بمت در شالی های شیدایی و شراب
و فاتحانه بر اسب بلند بالای اندوه می نشینم
و به دشت سبز دوستی ها می آیم،
تا انجا آوازت را دوباره بشنوم
وقتی که می خوانی:

جای آن دارد که چندی هم ره صحرا بگیرم
سنگ خارا را گواه این دل شیدا بگیرم
۱- در این یادنامه اشعار و نوشتاری از اندیشمندان و فرزانگانی
چون: حافظ، نیما، شاملو، رمزی و اخوان به وام گرفته ام!

رفیق عباس عاقلزاده از میان ما رفت شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران

۲۱ مرداد ۱۳۹۶، ۱۲ اوت ۲۰۱۷

عباس عاقلزاده رفیق عزیز ما، مبارزی دیرین در راه استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی، برابری و سوسیالیسم و عضو ~~جمهوری اسلامی ایران~~ بود. در بامداد ۱۰ اوت ۲۰۱۷ برابر با نوزدهم مرداد ۱۳۹۶ پس از بیش از شصت سال مبارزه علیه استبداد و بی عدالتی به خاموشی گرائید.

عباس عاقلزاده در میان مبارزان راه آزادی ایران چهره‌ای آشنا و فراموش نشدنی است. او از سال‌های جوانی تلاشی خستگی‌ناپذیر برای آزادی و بهروزی مردم ایران آغاز کرد. از یاران خلیل ملکی در ~~جمهوری اسلامی~~ بود، خود را در کنار دکتر محمد مصدق در ملی کردن صنعت

نفت می‌دید و همراه او علیه دیکتا توری محمد رضا شاه و حامیان داخلی و خارجی رژیم پادشاهی مبارزه کرد. او خود را سوسيالیستی آزادیخواه و دموکرات می‌خواند. در این دوران چند بار به زندان افتاد.

با استقرار جمهوری اسلامی و آغاز دورانی جدید از استبداد و واپسگرایی در کشور ما، عباس به مقاومت و مبارزه با نظام حاکم برخاست. در ۱۹۷۹ میلادی یکی از فعالان پیگر این حرکت بود. او سرانجام ناچار به ترک ایران شد و به اروپا (آلمان) مهاجرت کرد.

او همیشه شاد، پر انرژی و پر امید بود و این روحیه را به همراهان و نزدیکان خود نیز منتقل می‌کرد. چهره بشاش و خندان عباس از خاطر دوستان، رفقا و یاران او نخواهد رفت. بیشک مرگ او برای خانواده و دوستانش، برای جنبش آزادیخواهانه مردم ایران و برای ما رفقای او ضایعه‌ای بزرگ است.

نام و یاد عباس عاقلیزاده و تلاش‌های او در راه آزادی و سوسياليسم در میان همهٔ پویندگان اين آرمانها همواره زندهٔ خواهد بود.

روابط عمومی سازمان راه کارگر

20.08.2017

جهره ای آشنا و دوست داشتند، از میان ما رفت. تبعیدیان شهر ها نوفر و کوشندگان راه آزادی و برابری و حرمت انسانی، یکی از باران شریف و خستگی ناپذیرشان را از دستدادند. عباس عاقلی زاده را میگوییم که در میان مبارزان چی و آزادیخواه، چهره ای آشنا و فراموش نشد نیست.

عباس از یاران زنده یاد خلیل ملکی و عضو فعال و موثر شورایموقت سوسیالیست های ایران بود. بخاطر فعالیت های سیاسی اش در رژیم شاه دستگیر و زندانی شد، و مدتی از زندانش را در زندان دژ در شهر برازجان گذراند. او پس از سقوط شاه از فعالیت جبهه دمکراتیک ملی بود، که با شروع سرکوب و دستگیری ها و زندان مجبور به ترک ایران و پس از مدتی آوارگی در شهر ها نوفر آلمان مستقر شد. همها تعییدیان شاهد تلاش شادمانه، انسانی و شبانه روزی وی در مبارزه علیه رژیم اسلامیبوده ایم. این تلاشها در بین ایلانگذاری کارگاه ایرانیان، کانون زندانیان سیاسی، کانون نکننگران سوسیالیست و دمکرات ها نوفر و در بسیاری از زمنیه های دیگر خود را نشان میداد. او در هر تشکل و یا تظاهراتی علیه رژیم و برای آزادی زندانیان سیاسی و دفاع از صلح و ترقیخواهی، حاضر بود.

بی شک با درگذشت رفیق عباس عاقلی زاده، جنبش ترقیخواه و سوسیالیستی ایران یکی از شریف ترین و پیگیرترین یاران خود را از دست داد. سازمان راه کارگر صمیمانه به خانواده وی به ویژه همای عزیز و فرزندانش مینا و خلیل و تمامی رفقا و دوستان اش تسلیت میگوید و خود را در غم فقدان این رفیق صمیمی شریک میداند. بی شک ما یاران او، یاد و خاطره اش را با مبارزه علیه رژیم اسلامی و برای آزادی و سوسیالیسم زنده خواهیم داشت. باشد که تلاش هایمان نوید بخش فردا یی روشن در آزادی و برابری و رفاه برای مردمان ایران و منطقه خاورمیانه باشد.

سازمان راه کارگر- ها نوفر

یاد عباس عاقلی زاده را گرامی بداریم عباس عاقلی زاده یکی از پیشکسوتان مبارزه در راه آزادی و دموکراسی و برابری انسانها سرانجام پس از چند سال تحمل بیماری یاران خود را تنها گذاشت، و ما را از وجود پُر از مهر و صفاتی خود محروم ساخت. عباس آقا با روحیه شاداب خود فضای غمزده تعیید را سرشار از زندگی میساخت و فردا یی پُر از بهروزی را نوید میداد. او براستی از جمله کسانی بود که امید را نامید نمیکرد و همواره با روحیه خود بذر حرکت، زندگی و مبارزه علیه تاریک اندیشه را در اطراف خود پخش میکرد. عباس آقا یکی از سازمانگران خستگی ناپذیر حلقهای بهشمار میرفت که پیرامون خلیل ملکی گرد هم آمده بودند. او بر اثر فعالیت سیاسی علیه سلطنت مدتی را در زندان رژیم شاه سپری کرد. کسانی که با او

در زندان شاه همیند بوده‌اند از روحیه مقاوم و شاد او خاطرهای فراموش نشدنی در سینه دارند. اکنون عباس در میان ما نیست تا برایمان ترانه سنگ خارای مرضیه را بخواند و «از انجمنها» سخن بگوید. اندوه ما در غم از دست دادن او در واژه‌ها نمی‌گنجد و خاموشی کسی که در زندگی یک آن به خاموشی تن نمیداد چنان سنگین و هستیسوز است که با دشواری می‌توان آن را باور کرد. ما درگذشت عباس آقا را به هما، مینا، خلیل و همه یاران وفادار او تا دم مرگ تسلیت می‌گوییم، و یاد او را همواره در نبرد با تاریکاندیشی و بهره کشی پاس میداریم.

مبارزی دیگر از میان ما رفت کمیته خارج از کشور سازمان فدائیان (اقلیت)

۱۸ اوت ۱۳۹۶، ۲۷ مرداد ۱۴۰۷

با کمال تأسف با خبر شدیم که سرانجام عباس عاقلی زاده پس از دوران سخت ابتلا به بیماری آלצהیر در روز ۱۰ اوت ۱۴۰۷ معادل ۱۹ مرداد ۱۳۹۶ در هانوفر آلمان در گذشت.

او که مبارزه‌ی خود را بر علیه دیکتاتوری سلطنتی از اوان جوانی آغاز کرده بود به یاران خلیل ملکی در نیروی سوم پیوست و برای ملی شدن صنعت نفت فعالیت زیادی کرد و تا پایان رژیم ارتقائی شاهنشاهی بارها به زندان افتاد. با استقرار رژیم فوق ارتقائی و قرون وسطایی جمهوری اسلامی مبارزه‌ی او در جبهه‌ی دموکراتیک ملی باشد بیشتری ادامه یافت و سپس جهت استمرار فعالیت خود ناگزیر به ترک ایران شد و به آلمان رفت. او به گواهی رفقای نزدیکش سویالیستی سخت کوش و خستگی ناپذیر بود و از نویسندگان نشریه‌ی "طرح نو" ارگان سویالیست‌های چپ بود. بی تردید مرگ او ضایعه‌ی دردناک برای خانواده، دوستان و جنبش آزادیخواه مردم ایران است.

کمیته خارج از کشور سازمان فدائیان (اقلیت) بدینوسیله مرگ جانکاه او را به بازماندگان او تسلیت می‌گوید و خود را علاوه بر اینکه شریک غم آنان می‌داند بیش از پیش موظف می‌بیند که بر تلاش خویش جهت سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران بیفزاید.

در گذشت رفیق عباس عاقلی زاده
کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

در کمال تأسف با خبر شدیم رفیق عباس عاقلی زاده پس از دورانی بیماری سخت درگذشت

عباس عاقلی زاده که مبارزی نام آشنا و کوشنده‌ای پیگیر در راه استقلال، آزادی و سوسيالیسم و از یاران همیشگی چپ ايران بود، پس از شصت سال مبارزه عليه دو نظام استبدادی به خاموشی گرائید

او از سالهای نوجوانی با تلاشی همیشگی و خستگی ناپذیر در مبارزه با استبداد، تلاشی خود را از نهضت ملی آغاز کرد و از همراهان خلیل ملکی و از رهروان سوسيالیسم بود. او بارها در راه مبارزه با استبداد شاهی دستگیر و زندانی شد، اما از مبارزه دست نکشید

با استقرار حکومت اسلامی که دوران سیاه استبداد دینی و واپسگاری حاکم گردید، با شرکت فعال در جیهه دموکراتیک ملی یکی از فعلان پیگیر این حرکت بود. پس از ترک ناگزیر ایران و در دوران تبعید دمی از مبارزه علیه سلطه ارتقای و در جهت بر اندازی آن از پای ننشست. وی از فعالین موسس شورای موقت سوسياليستهای چپ ایران و همچنین از گوشندگان پر تلاش شکلگیری جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران بود

ما ضمن ارج گذاری به تلاش‌های او، درگذشت وی را به جنبش چپ ایران و خانواده گرامی و دوستان و بستگان ایشان تسلیت می‌گوئیم

کمیتۀ مرکزی کومۀ زحمتکشان کردستان

۲۰ اوت ۱۷۰۲

با مداد روز دهم ماه جاری قلب یکی از مبارزان دیرین جنبش چپ و سوسیالیستی و جنبش آزادی و عدالت و دمکراسی خواهی رفیق عباس عاقلی زاده عضو شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران برای همیشه از طبیعت باز ایستاد و همیای یاران و دوستداران و خانواده اش را تنها گذشت.

رفیق عباس عاقلی زاده از عنفوان جوانی خستگی ناپذیر قدم در راه پیکار علیه دیکتا توری و راه آزادی گذاشت و در کنار یارانش خلیل ملکی و دکتر مصدق حضور فعالانه‌ای داشت. او خوش نام مبارزان و چهره بسیار محبوب دوستداران و رفقا یش بود. در دوران مبارزه علیه دیکتا توری شاه چندین بار به زندان افتاد.

عباس عاقلی زاده که خود را سوسیالیستی آزادیخواه و دمکرات می‌دانست، در رودریوی با دیکتا توری شاه و سپس استقرار جمهوری اسلامی دمی از تلاش و مبارزه غافل نمایند. در دوران تبعید نیز خستگی ناپذیر در راه اهدافش و در افشا رژیم جنایکار جمهوری اسلامی تلاش می‌کرد و از فعالیت باز نیستاد.

بدون شک مرگ این مبارز و این سوسیالیست کهنسال صایعه‌ای برای جنبش سوسیالیستی و عدالت خواهانه و برای همه‌ی رفقا و دوستانش است.

از طرف کمیته مرکزی کومیل زحمتکشان کردستان به خانواده و به همه‌ی رفقا یش و به شورای سوسیالیست‌های چپ ایران تسلیت می‌گوییم و اطمینان راسخ داریم آنچه عباس و عباس‌ها کاشته‌اند از سوی جنبش و مردم مبارز درو خواهد شد و ثمره‌اش همان جامعه آزاد و عادلانه‌ای خواهد بود که رفیق عاقلی زاده همه‌ی عمر پربارش را به پای آن نهاد.

درود به رفیق مبارز و دیرین و خوشنام عباس عاقلی زاده
نام و یاد و پیکار همه مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم گرامی باد

بمناسبت درگذشت رفیق عباس عاقلی زاده حزب دمکرات کردستان ایران - کمیته آلمان

رفیق عباس عاقلیزاده را میتوان در زمرة انقلابیون و عدالت طلبانی بشمار آورد که علیه دو نظام سلطه گروغیر دمکراتیک مبارزه بی امان داشت. چه آندوره که در جمع ملی گرایان جبهه ملی ایران (نیروی سوم) بود، و چه در صف سوسیالیستهای مستقل ایران مجدانه تلاش میورزید.

وی همواره یکی از پشتیبانان جنبش ملی دمکراتیک ملت کورد محسوب و در تمامی آکسیونهای ضد رژیم جمهوری اسلامی از یاران ملت کرد و حزب دمکرات کردستان ایران بحساب میآمد

حزب دمکرات کردستان ایران - کمیته آلمان صمیمانه به خانواده زنده
یاد عباس عاقلیزاده و همزمان وی تسلیت و فقدان اورا صایعه‌ی
برای جنبش عدالت طلبی میداند